

درباره کارنامه هنری مرتضی احمدنژاد، با نظر به نمایش اخیر آثارش در نمایشگاه «درخشش زیبایی»

سیراب از آبشخور آزادی ناب



پرویز براتی

روزنامه‌نگار

چگونه می‌توان تصاویری از دنیای واقعی را بر گرفت و با آنها جهان خیالی خود را ساخت؟

به نظر می‌رسد رمز و راز تمام هنر در همین پرسش به‌ظاهر ساده و پیش‌پاافتاده نهفته است. آثار مرتضی احمدنژاد (۱۳۴۲، رشت) هنرمند خودآموخته، پاسخی به این پرسش است؛ تابلوها و حجم‌هایی که از سر چشمه‌های بکر اندیشه و احساس می‌جوشند.

فریاد، ضمیر ناخودآگاه، راه‌صورت‌دیگی جوشان توصیف می‌کند، چنین دیگی از نظر بصری به‌صورت سطحی منقلب و خیزنده است که گهگاه اشیایی در سطح آن ظاهر می‌شوند و لحظه‌ای مواج می‌مانند و بعد دوباره فرو می‌روند. بعضی از نقاشان می‌کوشند که این سطح جوشان را منعکس کنند. آن‌ها آنقدر با رنگ و فرم به کنکاش می‌پردازند تا به‌تدریج با الهام‌شان از جهان شباهت یابد، اما واقعیت هرگز ایستا نیست و همچون ابر در گذر است. احمدنژاد از آن دسته نقاشان است که تصویر ابر را می‌کشد، اما نه ابری که یک نقاش ناتواالیست می‌کشد، بلکه ابر ناشناختگی ذهن او را درگیر ساخته است.

غور در دیگ جوشان روان، از بی‌شکلی وی‌زمانی و بی‌مکانی آغاز می‌شود و فقط هنگامی شکل می‌گیرد که اولین رنگ‌ها، ضمن عمل نقاشی روی بوم بنشینند. نقاش، قلم مو در دست در کرانه‌های ظریف و نازک خیال خود به جست‌وجو می‌رود؛ او با رنگ کار می‌کند و او را به هزار شکل درمی‌آورد تا سرانجام شکلی با معنی شروع به ظاهر شدن کند.

اما چنانچه این تصوّر ایجاد شود که برای انجام چنین کاری فقط کافی است قلم مویی در دست بگیریم و خود را به بخت و اقبال واگذاریم؛ راه به بیراهه‌رفته‌ایم.

نقاشی عملی است که به مهارت بسیار نیازمند است. فنی است که باید آموخت و حاصل انضباطی عمیق است. بر خورداری از وجه ماهرانه و تکنیک چیره‌دستانه، همان بخش مربوط به «عقلانیت» است که در غیاب آن، امر شهودی به‌درستی منعقد نخواهد شد. کما اینکه همه نقاشان تأثیرگذار در این وادی، مانند دالی، مگریت، کله، ازبست و... نقاشانی هوشیار، سخت‌کوش و استادکار بودند. مرتضی احمدنژاد به‌خوبی دانسته است که با خام‌دستی و بی‌خبری از آیین کار، نمی‌توان به اعماق و ژرفای خیال دست یافت.

در دو تابلوی او با عناوین «ماهی» و «قایق» در نمایشگاه «درخشش زیبایی» که از اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۳ در هتل پارسیان آزادی برگزار شده و به مدت سه‌ماه ادامه دارد؛ به‌خوبی شاهد این جهان خیالی هستیم. تابلوی ماهی، پسر بچه‌ای را روی یک قایق به تصویر می‌کشد؛ در حالی که ماهی‌ای در آب دیده نمی‌شود و تابلوی دیگر، قایقی کاغذی است که میان نقاشی و تصویرسازی در نوسان است؛ نوعی طراحی معاصر که در آن هنرمند مجموعه‌ای از مضامین آشنا را روی قایق مجسم کرده است. روش اجرایی او، همان روش‌های فنی هنر واقع‌گرایانه است؛ اما انشای او از عناصر واقعی یک انشای نامتعارف است. او با رفت‌وآمد پی‌درپی در جریان سیال ذهن و انتقال نقاشانه آن بر بوم نقاشی یا بر سطح یک حجم؛ سعی دارد قدرت خلاقه‌اش را رها سازد.

به اعتقاد هگل، زیبایی اثر هنری ارزشی افزون‌تر از زیبایی طبیعی دارد. از همین دریچه بود که زیبایی‌شناسی تحت تعلقات انسانی و تاریخی، به قلمرو حقیقت راه یافت و از این رهگذر، با آگاهی و آزادی دارای مرزهای مشترک شد. آثار احمدنژاد، از آبشخور آزادی ناخودآگاه - که ناب‌ترین نوع آزادی است - سیراب می‌شوند. او با الهام از آزادی ناخودآگاه و ادراک تقویت‌شده‌اش، لحظه خلاق را طلب می‌کند و در صدد دریافت‌هایی ناب از لحظه‌های گذرنده ذهن و خیال است.



می‌بینید. اگر در آن اکوسیستمی که به آن اشاره کردم از اول مسئولیت کار به‌سازنده واگذار می‌شد، این همه دست‌انداز و چالش در تولیدات سینمایی ما شکل نمی‌گرفت. وقتی یک جراح می‌خواهد عمل کند، هر بار برای آن مجوز نمی‌گیرد. وقتی یک جراح و متخصص مدرکش را می‌گیرد، این همان مجوزی است که برای فعالیت‌اش به او می‌دهند و اگر خطایی بکند آنگاه به سازمان نظام پزشکی ارجاع داده می‌شود. مادر سینما هم به چنین قوانین و سازوکارهایی نیاز داریم. وقتی کارگردان مجوز کار می‌گیرد دیگر نباید برای هر بار فیلم ساختن، به پروانه ساخت نیاز داشته باشد. به کارگردان تهیه‌کننده می‌گویند تو تاج سر ما هستی، ولی برای تک‌تک فیلم‌هایت باید مجوز بگیری. مسئله اینجاست که الان قبل از شورای پروانه ساخت، نهادهای دیگر فیلمنامه را می‌خوانند و اعمال نظر می‌کنند. انتقاد هم که می‌کنید به آنها بر می‌خورد که شما متوجه موقعیت حساس کنونی نیستید.

حاصل این سیاست سختگیرانه نظارتی و انسداد درنهایت ابتنساز در تولید فیلم بوده است چنانکه شاهدیم در این سال‌ها چه فیلم‌های مبتدلی در زائر کم‌دیی تولید و اکران شده که آقایان فروش آنها را معیار رونق سینما در دوره مدیریتی خود می‌دانند. از سوی دیگر این انسداد با هژمونی سینمای دولتی منجر به ظهور سینمای آلترناتیو شده و سینمای زیرزمینی را تقویت کرده به‌طوری‌که در جشنواره کن امسال اغلب فیلم‌های ایرانی محصول این سینما بودند.

یکی از تبعات این سینمای زیرزمینی این خواهد بود که فیلمسازی که می‌خواهد مجوز هم بگیرد خجالت می‌کشد، چون احساس می‌کند گرفتن پروانه نمایش همسوی با دولت است و این ممکن است اعتبار سینمایی‌اش را مخدوش کند. البته ما چند سال پیش برای حل مشکل مجوزها راه‌حل‌هایی ارائه دادیم و هنوز لایحه تاسیس سازمان نظام صنفی سینما در سایت خانه سینما موجود است. براساس آن مشخص شده که چگونه یک فیلم می‌تواند ساخته شود و پروانه نمایش آن در داخل این جریان دیده شود که فقط جریان حاکمیتی نیست. ببینید خیلی از معضلات و چالش‌هایی که در حوزه سینما وجود دارد به نوع مدیریت سینمایی برمی‌گردد. متأسفانه ما از دوره مدیریت سیف‌الله داد به وضعیت امروز رسیده‌ایم. فهم اداره سینما مهم‌تر از سینماگر بودن است. چون هم آقای سیف‌الله داد کارگردان بود، هم آقای شمعدری و الان آقای خزاعی هم سینماگر است اما فرق مدیریت سینمای آن دورا می‌توان در تفاوت فهم آنها از سینما دانست. مدیر سینمایی باید فهم بازی نسبت به اکوسیستم سینمایی داشته باشد که در آن هم آقای فرهادی و خانم‌بنی اعتماد بتوانند فیلم خودشان را بسازند، آقای ده‌نمکی. مسئله بر سر این است که فیلمسازان بتوانند فیلم خودشان را بسازند. ما به بلندنظری در فهم مدیریت سینمایی نیاز داریم تا بتوانیم سینما را نجات دهیم.

باتوجه به بی‌اعتمادی و شکاف بی‌سابقه‌ای که امروز بین سینماگران و سیاستمداران وجود دارد، آیا تغییر در مدیریت سیاسی کلان می‌تواند امیدی به پر کردن این شکاف ایجاد کند. به‌خصوص اینکه حالا نزدیک شدن سینماگران به دایره قدرت ممکن است محبوبیت و مشروعیت سینماگران را نزد افکار عمومی کاهش دهد؟

ببینید وقتی به تاریخ معاصر نگاه می‌کنیم از مشروطه تا کنون، آنچه می‌فهمیم این است که ما در سرزمینی زندگی کردیم که همواره با التهاب و تنش گره خورده است. ما کمتر آرامشی طولانی را تجربه کرده‌ایم. ما همیشه تاریخ ملت‌هایی داشته‌ایم و انگار این به ذات زندگی ما تبدیل شده است. از طرفی جامعه ایرانی همواره نسبتی با جریان روشنفکری داشته است و از طرفی دیگر همواره در مقاطع مختلف دنبال جریانی آزادی‌خواهانه بوده که این آرزو محقق نشده و با موانع قدرت مواجه شده است؛ جامعه‌ای که مدام رشد کرده و سرکوب شده و انگار یاد گرفته رشد خودش را در سرکوب‌ها پیدا کند و شاید این رمز پویایی کشور ماست که در دل یک تاریخ ملت‌هپ جلو آمده است و این می‌تواند آن نقطه خوش‌بینی ما شود که باور کنیم ما ملتی نیستیم که همواره از دل زخم‌ها جوانه می‌زنیم. ما خیلی مواقع از مرگ سینمای ایران گفتیم، اما باز شاهد اتفاقاتی بودیم که نشان داد این هنر مردنی نیست. من از این جهت خوشبینم و این خوش‌بینی ریشه در حافظه تاریخی دارد که نشان می‌دهد ما همواره از دل ویرانی‌ها به شکوفایی هاپل‌زدیم.

در نه‌نهایت فکر می‌کنید دولت جدید اگر بخواهد به شکوفایی سینما کمک کند، چه باید بکند؟

به‌نظرم جریان فرهنگی که اداره سینما را به‌دست می‌گیرد آنقدر در حوزه محتوا سرک نکشد و به زیرساخت‌ها بیشتر توجه کند. به‌نظرم من سینمای ایران می‌تواند سودده باشد و جریان صنفی‌اش را خودش اداره کند بدون اینکه کاسه‌گدایی جلوی وزارت ارشاد ببرد. به‌نظرم مهم‌ترین کاری که دولت می‌تواند بکند این است که مزاحم سینما در تولید محتوا نشود. امیدوارم وزیر فرهنگی بیاید که حداقل فرق سیمین بهبهانی و سیمین دانشور را بداند. من تمام امیدواری‌ام این است که هر دولتی مستقر شد و وزیر فرهنگی که انتخاب می‌کند به‌گونه‌ای باشد که راه گفت‌وگو با هنرمندان را باز کند. آنچه لطمه جبران‌ناپذیری به پیکره فرهنگ و هنر زد، حذف نخبگان فرهنگی و هنری بود. هر دولتی که بخواهد به شکوفایی فرهنگ و هنر کمک کند، باید راه گفت‌وگو با نخبگان را باز کند.



آن جوری می‌زند که آدم احساس می‌کند این زنده‌تر از آن است که فکر می‌کردیم مرده است. من فکر می‌کنم هر مدیر و سیاست‌گذاری حتی اگر به بقای خودش می‌خواهد فکر کند، باید این تفکری که منجر به حذف نخبگان و هنرمندان می‌شود را کنار بگذارد. هویت هنرمندان همواره در طول تاریخ، منتقدانه بوده است. بدیهی است آنها در جامعه‌ای سرشار از خشونت بیش از دیگران آسیب‌پذیرند. جامعه‌ای نمی‌تواند با وعظ و موعظه مدیریت کرد. جوامع فهمیده با هنر و هنرمندان‌شان، جامعه‌و مردم خود را مدیریت می‌کنند. هر چقدر فضای فرهنگی و هنری گسترده‌تر شود آن جامعه، جامعه لطیف‌تری می‌شود؛ هر چند آثار هنری‌ای که تولید می‌شود منتقدانه‌ها باشد.

در گذشته هنرمندان حلقه وصلی بودند تا میان مردم و قدرت آشتی برقرار کنند یا دست‌کم بخش بزرگی از جامعه هنری پشت یک گفت‌مان سیاسی قرار می‌گرفت و از آن حمایت می‌کرد. حالا تمام گفت‌مان‌ها و جناح سیاسی با قهر جامعه هنرمندان از جمله سینماگران مواجه‌اند و حالا یکی باید هنر و سیاست را آشتی دهد. به‌نظر شما ظرفیت تاریخی چنین اتفاقی فراهم می‌شود؟

الان که داریم با هم گفت‌وگو می‌کنیم که نه، اما اگر تغییر به‌شکل ملموسی اتفاق بیفتد که امیدوارم به‌گشایش را ایجاد کند، بعید نیست که شاهد آشتی اهل هنر با سیاست باشیم. این را بگویم که خود من معتقد نیستم رئیس‌جمهور حتماً باید سینما را بشناسد یا یک هنرشناس قوی باشد تا بتواند با او دل بست. به‌نظرم باید رئیس‌جمهور فهم فرهنگی از هنر و سینما داشته و نقش مهم و اثرگذار آن را باور داشته باشد. من خیلی‌ها را دیدم که تا حاکم‌مدیریتی گرفتند احساس می‌کنند فیلسوف و اندیشمند شده‌اند و الان در جایگاهی نشستند که درباره هر چیزی می‌توانند اظهار نظر کنند. در حوزه فرهنگ هم که همه خود را کارشناس و متخصص می‌دانند. مثلاً من سینماگر نمی‌توانم وزیر بهداشت بشوم، ولی یک پزشک ممکن است وزیر یا مدیر فرهنگ شود. مسئله این است که یک مدیر یا سیاستمدار اگر فهم درستی از مقوله فرهنگ داشته باشد، بتواند امکان و بستری برای کار عمیق فرهنگی فراهم کند و بداند که اندازه یک هنرمند و اهل فرهنگ چیست، می‌تواند آنها را به‌سیاست و رهایی‌بخشی آن امیدوار کند. به‌نظرم زمانی که هنرمند احساس می‌کند می‌تواند در جامعه نقش آفرینی داشته باشد و این تأثیرگذاری مورد احترام قرار می‌گیرد با جامعه، سیاست و حتی خودش هم آشتی می‌کند.

آقای عسگرپور در نسبت سینما و سیاست در ایران همیشه این مناقشه وجود داشته که چطور می‌توان به راهگشایی سیاست در سینما امید داشت، وقتی همیشه نزاع بر سر دولتی بودن سینماست. از یک سو همواره به پررنگ بودن سینمای دولتی نقد وارد بوده که مانع از شکل‌گیری رشد سینمای مستقل می‌شود و از سوی دیگر این انتظار هم وجود داشته که دولت از سینما و سینماگران حمایت کند. این وضعیت پارادوکسیکال را چگونه می‌توان فهمید؟

به‌نظرم ریشه‌اش به این برمی‌گردد که بعد از انقلاب، حاکمیت خود را متولی حوزه فرهنگ به مفهوم محتوا می‌دانست. به این فکر نمی‌کرد که چه جریانی باید به وجود بیاید برای اینکه مثلاً بر تعداد سال‌های سینما اضافه شود.

اول به این فکر می‌کرد که محتوای فیلم‌ها و آثار سینمایی را چطور باید نظارت و کنترل کرد. این تمرکز بیش از اندازه بر محتوا بر می‌گردد به ساختار ایدئولوژیک نظام سیاسی که نمی‌توانیم تأثیرش را نادیده بگیریم. خب اصل موضوع اینگونه‌شکل گرفته و بعد این موضوع دست‌به‌دست چرخیده و به دست کسانی افتاده که درکی از محتوا ندارند، ولی فکر می‌کنند که باید مراقب محتوا باشند. مثلاً وقتی از حذف مجوز ساخت صحبت می‌کنید که اتفاقاً تناقضی با قانون ندارد و مصوب هیئت‌وزیران است. این پروانه نمایش است که مصوب مجلس است و قانونی است. اولین واکنشی که - چه از سوی نهادهای فرهنگی، چه نهادهای امنیتی - با آن مواجه می‌شود این است که می‌دانید با چه هرج‌ومرجی مواجه می‌شوید وقتی هر کس هر چه خواست بسازد. بعد همان آدم پشت تریبون قرار می‌گیرد و می‌گوید هنرمندان ما آنقدر فهمیده و آگاهند که می‌دانند چه کار می‌کنند. همین است که مدام بین حرف و عمل مدیران تناقض و تضاد

به‌نظرم جریان فرهنگی

که اداره سینما را

به‌دست می‌گیرد

آنقدر در حوزه محتوا

سرک نکشد و به

زیرساخت‌های بیشتر

توجه کند. به‌نظر من

سینمای ایران می‌تواند

سودده باشد و جریان

صنفی‌اش را خودش

اداره کند بدون اینکه

کاسه‌گدایی جلوی

وزارت ارشاد ببرد.

به‌نظرم مهم‌ترین کاری

که دولت می‌تواند

بکند این است که

مزاحم سینما در تولید

محتوا نشود. امیدوارم

وزیر فرهنگی بیاید که

حداقل فرق سیمین

بهبهانی و سیمین

دانشور را بداند

همه در جهت همان تضعیف مرجعیت هنرمندان قرار دارد تا اعتماد مردم به آنها کاهش یافته و نزد افکار عمومی بی اعتبار شوند. انگار یک پروژه‌ای برای خودتخریبی هنرمندان طراحی شده است. به‌نظرم آن بخش از حاکمیت که این پروژه را پیگیری می‌کردند متوجه این نشدند که با این تحرکاتی که در اکوسیستم فرهنگی و هنری ایجاد می‌کنند، چه چیزهایی را از بین می‌برند. یکی از آن چیزها خودشان است؛ چون چیزی از آن اکوسیستم حذف می‌شود که موجبات پایداری یک جریان فرهنگی و یک نظام اجتماعی درست می‌تواند باشد. متوجه این نبودند که حذف و تضعیف اکوسیستم فرهنگی و هنری، وقتی که جامعه دچار هرج‌ومرج می‌شود چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد. مثلاً جایبی که برای اتحاد و همبستگی به آنها نیاز باشد دیگر هنرمندان و نخبگان فرهنگی حضور ندارند و تازه اگر باشند هم نمی‌توانند نقش آفرینی مؤثری داشته باشند، چون خود واقعی آنها مخدوش شده است. ضمن اینکه تضعیف صنفی و شغلی هنرمندان به عدم خلاقیت آفرینش هنری منجر شده و درنهایت دودش به چشم خود سینما می‌رود که درنهایت به ضرر حاکمیت خواهد بود. حذف بخش نخبه‌گرایانه سینما حاصلش همین سینمای ضعیف و فیلم‌های سخیفی است که تولید و اکران می‌شوند. نقش هنرمند به‌ویژه نخبگان هنری در اکوسیستم فرهنگی اگر تضعیف شود، کل این اکوسیستم دچار ضعف و خلل خواهد شد و متأسفانه این اتفاق ترازیکی است که به‌ویژه در یک دهه گذشته رخ داده است. نکته بسیار مهمی که مورد غفلت قرار می‌گیرد، نقش و جایگاه ویژه و منحصر به‌فردی است که یک هنرمند خلاق و نخبه می‌تواند در درون این اکوسیستم ایجاد کند. مثل نقش و جایگاهی که عباس کیارستمی در سینمای ما و به‌طور کلی در فرهنگ و هنر این سرزمین داشت. من در خیلی از جشنواره‌ها و محافل سینمایی دنیا با کارگردان‌های بسیار سرشناس مواجه شدم که از تأثیرپذیری خود از کیارستمی و سینمای او می‌گفتند و حتی برخی از آنها خود را شاگرد کیارستمی می‌دانستند.

حتی می‌توان گفت برخی از سینماگران ما مثل کیارستمی یا فرهادی، سینمای ما را به ظرفیتی برای دیپلماسی فرهنگی تبدیل کردند.

دقیقاً. اصلاً در خیلی از کشورها، ایران را با نام برخی از سینماگران ما می‌شناسند و این اسامی باعث می‌شد نام ایران را در گوگل سرچ کنند و ببینند که ایران کجاست و چه کشوری است. در واقع هنرمندان بزرگ ما موجب توجه جهانیان به ایران و شناخت ایران در سطح جهانی و بین‌المللی شده‌اند. این‌ها همه مصادیق جایگاه و مرجعیت نقش هنرمندان نخبه در جامعه ماست که برخی آن را تحمل نکردند و در جهت مرجعیت‌زدایی از هنرمندان کوشیدند که حاصلش همین وضعیت اسفباری است که امروز می‌بینیم. اما آنها که دست به تضعیف موقعیت و مرجعیت اجتماعی هنرمندان زدند یادشان رفت که این وسط، حیثیت خودشان هم از بین می‌رود و تضعیف می‌شود. یک‌بار در جشنواره کن و زمانی که دکتر ایوبی را برزین فرهنگی در پاریس بودند، جلسه‌ای در سفارت ایران تشکیل شد. زمانی که پیش از آن فیلمی از آقای جعفرپناهی هم در فرانسه اکران شده بود؛ فیلمی که در داخل خیلی به آن حمله شده بود که این فیلم سیاه‌نمایی می‌کند و حیثیت ایران را بر باد داده است اما چند دیپلمات فرانسوی در آن جلسه می‌گفتند که هر وقت فیلمی از ایران در فرانسه اکران می‌شود ما در مباحث سیاسی و مذاکرات خودمان با ایران دو پله جلوتر می‌رویم. خب این یعنی همان قدرت دیپلماتیک سینما، فرهنگ و هنر که حتی می‌تواند در پیشبرد مذاکرات سیاسی در سطح بین‌المللی تأثیر مثبت بگذارد. بسیاری از فیلم‌هایی که در داخل انگ سیاه‌نمایی می‌خورند در جشنواره‌های خارجی از این منظر تماشا نمی‌شوند و مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند، بلکه به‌مثابه اثری هنری که توسط یک هنرمند خلاق در ظرفیت تاریخی کشورش ساخته شده، مورد تحسین قرار می‌گیرد. در واقع نه به‌عنوان سیاه‌نمایی که به‌مثابه یک اثر هنری ارزشمند در روایت رنج‌های بشری مورد توجه قرار می‌گیرد و بر اعتبار سینمای ایران می‌افزاید. فهم این معنا نیاز به نگاهی بلندنظرانه. پادم هست وقتی کیارستمی با خانم کاترین دونوو، داور جشنواره کن، هنگام دریافت جایزه اش رویوسی کرد، با دوفر از مدیران سینمایی وقت در آن زمان قرار می‌گرفت و وقتی رسیدم آنها داشتند فیلم این لحظه را می‌دیدند تا به مدیران بالا دست خود گزارش دهند که مقصر چه کسی بوده؟ مدام فیلم را عقب و جلو با اسلوموشن می‌کردند که ببینند کدام‌شان اول اقدام به رویوسی کرده است! یعنی سطح بحث مدیران فرهنگی در این حد بود و فراموش کردند که این کارگردان بزرگ، جایزه نخل طلا را برای سینمای ایران به ارمغان آورده است. اینکه اسم ایران و سینمای ایران در آن جشنواره معتبر جهانی برده شده است و برخی کشورها حاضرند چقدر هزینه کنند که فیلمی از کشورشان در جشنواره‌هایی مثل کن یا برلین به نمایش در بیاید یا نام کشورشان در اختتامیه این جشنواره‌ها که بیننده‌ای میلیونی دارد، شنیده شود. حتی اگر درک متوسطی در مدیران ما از مناسبات فرهنگی در جهان امروز وجود داشته باشد، فرهنگ و هنر ما می‌تواند نقش آفرینی مؤثری حتی در سطح بین‌المللی داشته باشد. با این حال اما سینمای ایران یک قدرت پنهانی دارد که در لحظاتی فکر می‌کنید تمام مرجعیت‌اش گرفته شده است یک برگه رومی‌کند که اقتدار و پویایی خود را نشان می‌دهد و نبض